



تعریف
صوفی و تصوف

از دکتر جواد نوربخش

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



تعریف صوفی و تصوف

چاپ اول

نام ناشر: خانقاہ نعمت اللہی

نشانی ناشر: میدان حینف نژاد - خیابان بلورمازی - کوچہ خانقاہ

تعداد چاپ ۲۰۴۰ جلد

شمارہ ۸۹

مکتبہ عرفانی ۶۵

حق چاپ محفوظ

بہا ۱۰۰ ریال

۱۷۷۶



انتشارات خانقاہ نعمت اللہی

۸۹

تعریف صوفی و تصوف

از



دکتر جواد نوربخش

فروردین ماه ۱۳۵۹ شمسی

چاپ فردوسی (شرکت سهامی خاص)

129811





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشتقاق کلمه صوفی

در اشتقاق کلمه صوفی تأویل ها و سخنان متفاوت و گوناگون نقل کرده اند ما دو قول را مناسبتر دانسته ایم که در اینجا نقل می کنیم و خود تأویل ثانی را پذیرفته ایم :

۱ - ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۰۴ هجری) می گوید :
اصل این کلمه از سوف Soph یونانی به معنی حکمت و دانش می باشد که لفظ فیلسوف مرکب از فیلا Phila و سوفیا Sophia به معنی دو ستار حکمت نیز از آن گرفته شده است و چون در اسلام جماعتی ظهور کردند که در عقیده نزدیک به دانشمندان یونانی بودند بنام صوفیه خوانده شدند .

۲ - مشهورترین و درست ترین گفتار در اشتقاق کلمه صوفی آنست که منسوب به صوف به معنی پشم می باشد ، بدان مناسبت

که پشمینه پوشی رسم صوفیان بوده و نیز این عادت از روزگارهای قدیم بین زاهدان و فقرا و اهل صلاح متداول بوده که موارد زیر از آن جمله است :

الف - از رسول خدا نقل می کنند که فرمود : **علیکم بلباس الصوف لجدون حلاوة الایمان فی قلبکم (۱)** . یعنی بر شما باد پشمینه پوشی تا حلاوت ایمان را در دل خود بیابید .

ب - در کتاب عوارف المعارف (۲) با ذکر سند از انس مالک (۳) روایت می کنند که : **کان رسول الله یجیب دعوة العبد و یرکب العمار ویلبس الصوف** . یعنی رسول خدا دعوت غلامان را اجابت می کرد و سوار الاغ می شد و لباس پشمینه می پوشید .

ج - گویند که عیسی و موسی علیهما السلام پشمینه پوش بودند .

د - حسن بصری (۴) گوید : هفتاد تن از بدریان (۵) را دیدم که همه پشمینه پوش بودند .

۱ - کشف المعجوب ص ۴۹

۲ - تألیف شهاب الدین عمر مهروردی متوفی ۶۳۲ هجری .

۳ - از انصار رسول خدا (ص) بود و به سال ۹۳ هجری قمری در گذشت

۴ - حسن بصری از اقطاب سلسله نعمت الهی و مرید مولا علی علیه السلام بود بسال ۱۱۹ هجری قمری در گذشت .

۵ - کسانی که با رسول خدا در جنگ بدر شرکت داشتند .

۵۔ مولوی (۱) جامہ پشمین را مخصوص صوفیان می دانسته
و در ضمن روشن می سازد که بی نوایان برای گدائی و اظهار بی چیزی
پشمینه پوش بوده اند .

به هر حال انتخاب پشمینه پوشی برای ترک زینت دنیا بوده
و نیز برای اینکه به طالبان طریقت نشان دهند که باید طریق زهد
و خشن پوشی پیش گیرند .

۱۔ مولانا جلال الدین محمد بلخی متوفی ۶۷۲ هجری قمری .

سابقہ کلمہ صوفی

موارد زیر روشنگر سابقہ کلمہ صوفی است :

۱۔ ابونصر سراج (متوفی ۳۷۸ ھجری) در کتاب اللمع می نویسد : در کتابی که در آن اخبار مکه جمع آوری شده بود از محمد بن اسحاق بن یسار و دیگران نقل کرده اند که قبل از اسلام روزی که در خانه مکه کسی در طواف نبود از شهری دور مردی صوفی وارد خانه شد و طواف کرد و رفت .

۲۔ حسن بصری گوید : صوفی را در طواف خانه خدا دیدم چیزی به او دادم و او نگرفت و گفت چهار دوانیق (۱) دارم و آن مرا کافی است .

۳۔ مؤلف کتاب اللمع نقل می کند که سفیان ثوری (متوفی

۱۔ جمع دانق (دانگ) معادل يك ششم درم .

۱۶۱ هجری در بصره) گفت: اگر ابوہاشم صوفی (۱) نبود بطور دقیق ریا را نمی‌شناختم. از این نقل قول برمی‌آید اولین کسی که در اسلام بنام صوفی مشهور شده ابوہاشم صوفی بوده است. در خاتمه بی‌مناسبت نیست که این شعر ابوالفتح بستنی را یادآور شویم:

تنازع الناس فی الصوفی و اختلفوا
قد ما و ظنوه مشتقا من الصوف
ولست انحل هذا الاسم غیر فنی
صافی فصوفی حتی لقب الصوفی

یعنی مردم در لفظ صوفی نزاع کردند و از زمان‌های پیش این منازعه ادامه داشته است و آن را مشتق از پشم گمان کرده‌اند. من این نام را ویژه کسی نمی‌دانم جز جوانمردی که صافی بود و صفا پیدا کرد تا به صوفی ملقب شد.

۱ - اصلش از کوفه بود بسال ۱۶۱ هجری قمری در گذشت

تفاوت بین صوفی و درویش و زاهد و فقیر

درویش - درویشی به معنای بی‌نواشی و ننداری است و این کلمه فارسی است از آنجا که صوفیان اغلب رسم ننداری و بی‌چیزی را اختیار می‌کرده‌اند آنان را درویش نیز می‌خوانده‌اند .
بنابراین هر صوفی ممکن است درویش نباشد و هر درویش را نیز نمی‌توان صوفی دانست .

زاهد - اگر زهد را به معنی ترك دنیا در نظر بگیریم می‌توان گفت که بیشتر صوفیان بویژه در صدر اسلام زاهد بوده‌اند . اما اگر زهد را به معنی ترك دنیا برای پاداش آخرت بدانیم باید گفت که صوفیان دنیا را برای دوستی حق ترك می‌کنند نه به طمع پاداش آخرت در این حال صوفی با زاهد تفاوت دارد .

بایزید بسطامی می‌فرماید: مدت زاهدی بایزید سه روز بود:
روز اول از دنیا و مافیها روز دوم از آخرت و مافیها روز سوم از ما سوی الله .

فقیر - اهل شام بین صوفی و فقیر تفاوتی قائل نیستند و می گویند کلام الله تعالی : **للفقراء الذين احصروا في سبيل الله** (۱) (برای فقیرانی که در راه خدا دچار دشواری و حصر شده اند و توانائی مهاجرت ندارند) در وصف صوفیه است و خدا آنها را فقرا نامیده است .

باید گفت دو نوع فقر داریم فقر صوری و فقر حقیقی . فقر صوری غیر ارادی آنست که فرد بی نوا و بی چیز و فاقد تملك صوری ولی مایل بداشتن باشد در این صورت به معنی گدا است و امتیازی ندارد .

فقر صوری ارادی با تصوف فرق دارد زیرا اولاً چنین فقیری دنیا را به اراده و اختیار ترك می کند در حالی که صوفی در قبال اشیاء متوجه اراده خدا است نه اراده خود ، نه در صورت فقر فضیلتی می بیند نه در صورت غنی ، و فقط فضیلت را در آنچه موافق اراده خدا است می نگرد .

ثانیاً این نوع فقیر در ترك دنیا آخرت را عوض می خواهد و صوفی همه چیز را ترك می کند نه برای عوض موعوده در آن دنیا بلکه برای دوستی مولا زیرا صوفی ابن الوقت است و در لحظه حال جز به حق به چیزی توجه ندارد .

ابو عبدالله خفیف (متوفی ۳۷۱ هجری) گوید :

۱ - سورة ۲ آیه ۲۷۳

الصوفی من استصفاه الحق لنفسه توددا والفقیر من استصفی
نفسه فی فقره تقربا . (۱)

یعنی : صوفی آنست که حق او را برای دوستی خویش
برگزیند و فقیر کسی است که برای نزدیکی به حق خویشتن را در
فقر خالص و صافی سازد .

اما فقر حقیقی همان چیزی است که می توان آن را تصوف
دانست و اغلب که صوفی را فقیر می نامند بدین معنی است .
در باره این نوع فقر است که رسول خدا می فرماید :

الشريعة اقوالی و الطريقة افعالی و الحقیقة حالی و المعرفة
راس مالی و العقل دینی و الحب اساسی و الشوق مرکبی و الخوف
رفیقی و العلم سلاحی و الحلم صلحی و التوکل ردائی و القناعة
کنزی و الصدق منزلی و الیقین ماوائی و الفقر فخری و به افتخر علی
سایر اعمال المرسلین (۲) .

یعنی : شریعت گفتارهای من است و طریقت کردارهای من
و حقیقت حال من و معرفت اصل ثروت من و عقل دین من و دوستی
پایه کار من و شوق مرکب من و خوف رفیق من و علم سلاح من و
بردباری مصاحب من و توکل ردای من و قناعت گنج من و صدق

۱ - نفعات الانس جامی

۲ - حدیث نبوی است رجوع شود به کتاب مجلی ابن ابی جمهور احسائی

متزل من و یقین پناہگاہ من و فقر فخر من است کہ بہ آن بردیگر
اعمال پیغمبران افتخار می کنم . فقر حقیقی عدم تملیک است و
رسول خدا بدین فقر فخر فرمودہ است نہ بہ فقر صوری زیرا در
مکہ مردم بسیاری بودند کہ بہ حسب صورت فقیر بودند اما عدم
تملیک را نداشتند .

و عدم تملیک را معنی آنست کہ فقیر را هیچ چیز نباشد کہ بہ
حسب ملک بہ خود اضافہ کند تا حدی کہ از خود نیز فانی شود
چنانکہ گفته اند : الفقیر لایحتاج الی شئی ولایحتاج الیہ شئی . یعنی
فقیر بہ چیزی نیاز مند نیست و چیزی بدو نیاز مند نہ . و این مقام وحدت
صرف است و توحید محض چہ هر زمان کہ اضافت ساقط شود وحدت
ثابت گردد کہ : التوحید اسقاط الاضافات .

از حسین بن منصور حلاج (متوفی ۳۰۹ ہجری) پرسیدند از
فقیر ، فرمود : فقیر آنست کہ مستغنی است از ما سوی الہ و ناظر
است بر اللہ (۱) و ناظر بہ این معنی سخن شبلی است کہ گفت :
الفقیر لایستغنی بشئیء دون اللہ (۲) یعنی فقیر بچیزی جز حق توانگری
نیابد .

و از اینجاست کہ گفته اند : اذا تم الفقر فهو اللہ (۳) . آنگاہ

۱ - تذکرۃ الاولیا

۲ - کشف المحجوب

۳ - در کتاب مجلی ص ۳۸۰ از احادیث نبوی نوشته شدہ است

که فقر تمام شود و بغایت رسد بجز خدای نماند . در باره حدیث نبوی که می فرماید : الفقر سواد الوجه فی الدارین (۱) یعنی فقر سیه روئی در دنیا و آخرت است صوفیان سواد را به معنی فنای سالک در دنیا و آخرت می دانند زیرا سواد ظلمت است و ظلمت به معنی عدم و فنا آمده است .

در مورد حدیث دیگر که رسول اکرم می فرماید : کاد الفقر ان یکون کفرا (۲) یعنی فقر بجائی می رسد که به کفر می گراید به حقیقت همین فقر حقیقی است ، زیرا چون نهایت فقر حقیقی عدم تمایک و اسقاط اضافات می باشد ، پس چیزی جز وجود صرف ذات واحد نمی ماند ، که آن وجود حق است ، و از اینجا است که بایزید گوید : سبحانی ما اعظم شانی ولیس فی جبتی سوی الله : تسبیح مرا ، چه بزرگ است مقام من . در جامه من جز خدا نیست . و حلاج فرماید : انا الحق . بدیهی است که اینگونه سخنان به حسب ظاهر در شریعت کفر است در حالی که به زبان طریقت و حقیقت حق است .

۱ - سفینة البحار ج ۲ ص ۳۷۸ و مجلی ابن ابی جمهور احسانی ص ۳۸۰

۲ - مجلی ص ۳۸۰

تعریف تصوف و صوفی

در تعریف صوفی و تصوف مشایخ سخنان بظاهر متفاوت دارند. این تفاوتها از آنجا ناشی شده است که یا به حسب حال و مقام خود سخنی گفته اند و یا با توجه به حال شنونده و میزان درک او بیانی کرده اند. این همه تعاریف حاکی از جنبه های مختلف تصوف است و در محل خود درست اما برای شناخت تصوف باید همه آن تعریف ها را در نظر گرفت.

ما برای روشن شدن اذهان، آن تعریف ها را که پسندیدیم اختیار کردیم و در اینجا آوردیم تا با خواندن آن سخنان معرفتی بهتر و بیشتر از تصوف و صوفی بدست آید.

سخنان مشایخ طریقت در باره تصوف

۱- از جنید (متوفی ۲۹۷ هجری) پرسیدند از تصوف، گفت:
ان یکون مع الله تعالی بلا علاقة. یعنی: تصوف آنست که باخدای باشی
بی علاقه (به غیر او). (اللمع)

۲- جنید گوید: التصوف مبنی علی ثمان خصال: السخاء
و الرضاء والصبر والاشارة والغربة ولبس الصوف والسیاحه والفقير.
اما السخاء فلابراهیم واما الرضاء فلاسحق واما الصبر فلا یوب
و اما الاشارة فلزکریا و اما الغربة فلیحیی و اما لبس الصوف
فلموسی و اما السیاحه فلعیسی واما الفقر فلمحمد صلواة الله علیهم
اجمعین.

گفت: بنای تصوف بر هشت خصلت است، اقتدا به هشت
پیغمبر علیهم السلام. سخاوت به ابراهیم، و آن چندان بود که پسر
فدا کرد، و به رضا به اسحاق که به فرمان خدا رضا داد، و به ترک

جان عزیز خود بگفت، و به صبر به ایوب که اندر بلای کرمان صبر کرد، و به اشارت به زکریا که خداوند گفت: اذنادی ربه نداء خفیا (۱) (یعنی: آنگاه که به ندای آهسته‌ای با پروردگارش منادی کرد) و به غربت به یحیی که اندر وطن خود غریب بود و اندر میان خویشان از ایشان بیگانه، و به سیاحت به عیسی که اندر سیاحت خود چنان مجرد بود که جز کاسه و شانہ‌ای نداشت چون بدید که کسی به دو مشت آب می‌خورد کاسه بینداخت و چون بدید که به انگشتان تخلیل می‌کرد شانہ بینداخت، و به لبس صوف به موسی که همه جامه‌های وی پشمین بود، و به فقر به محمد علیهم السلام (که فرمود: الفقر فخری). (کشف المحجوب (۲))

۳ - جنید گوید: التصوف ان یمیتک الحق عنک و یحییک به.

(رساله قشیری (۳))

یعنی: تصوف آنست که حق ترا از تو بمیراند و بخویش زنده

سازد.

۴ - جنید گوید: التصوف عنوة لاصلاح فیها. (قشیری)

یعنی: تصوف جنگی است (بانفس) که سازش در آن نیست.

۱ - سورة ۱۹ آیه ۳

۲ - تألیف ابی الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی

(متوفی ۴۶۷ هجری).

۳ - تألیف ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحة نیشابوری

متولد ۳۷۶ و متوفی به سال ۴۶۵ هجری قمری.

۵ - جنید گوید: التصوف ذکر مع اجتماع و وجد مع استماع
و عمل مع اتباع . (قشیری)

یعنی تصوف ذکر با اجتماع است (زیرا در جمع به جمعیت
خاطر و توجه صوفی بحق کمک می شود) و وجد با شنیدن است
(یعنی شنیدن دل مبانی مخاطبات الهیه را که رعایت می شود در
عبادات ، شنیدن سرلطایف اشارات را که به مشاهده و ملاقات
حق سوق می دهد) و عمل کردن در پیروی (رسول خدا در نهان و
آشکار) .

۶ - جنید گوید : تصوف اصطفای است هر که گزیده شد از ما
سوی الله او صوفی است . (قشیری)

۷ - جنید گوید :

علم التصوف علم لیس يعرفه الا اخوا فطنة بالحق معروف
و لیس يعرفه من لیس یشهده و کیف یشهد ضوء الشمس مکفوف
علم تصوف عالمی است که آنرا جز هوشمندی که به حق
معروف باشد نمی شناسد و کسی که شاهد آن نباشد آنرا نمی شناسد
چگونه کسی که کور باشد روشنائی خورشید را می بیند .

۸ - جنید را پرسیدند از تصوف ، گفت : دل پاک کردن از
موافقت خلق و جدا گشتن از اخلاق طبیعت و فروگشتن صفات

بشریت ، و کنارہ کردن و دور بودن از آن چه نفس بدو خواند، و با صفات روحانیان صحبت کردن، و چنگک به علوم حقیقت زدن، و کار بستن آنچه اولی تر است بردوام ، و نصیحت کردن همئامت را ، و وفا داشتن مر خداوند را به حقیقت ، و متابعت رسول در شریعت . (اسرار التوحید)

۹- جنید گوید: تصوف نعمتی است که اقامت بنده در آنست. گفتند: نعمت حق است یا نعمت خلق؟ گفت: حقیقتش نعمت حق است و رسمش نعمت خلق، یعنی حقیقتش فناء صفت بنده تقاضا کند، و فناء صفت به بقاء صفت حق بود، و این نعمت حق بود، و رسمش دوام مجاہدت بنده اقتضا کند، و دوام مجاہدت صفت بنده بود. (کشف المحجوب)

۱۰- از جنید پرسیدند از ذات تصوف، گفت: بر تو باد که ظاہرش بگیری و از ذاتش نپرسی کہ ستم کردن بر وی بود. (تذکرۃ الاولیا (۱))

۱۱- جنید گوید: تصوف ذکر است پس وجدی است پس نہ اینست و نہ آن تا نماید چنانکہ نبود. (تذکرۃ الاولیا)

۱۲- جنید گفت: التصوف حفظ الاوقات . و هوان لا یطالع

۱- تالیف شیخ فریدالدین عطار نیشابوری متولد ۵۹۷ هجری متوفی حدود ۶۱۸ هجری در نیشابور.

العبد غیر حده ولایواقف غیر ربه ولایقارن غیر وقتہ . گفت تصوف
محافظت اوقات است : آن کہ بندہ جز بہ حد خویش ننگرد و جز
با خداوند خویش نایستد و جز با وقت خویش قرین نباشد .

(خلاصہ شرح تعرف (۱))

۱۳ - شیخ ابوسعید ابی الخیر (متولد ۳۷۵ - متوفی ۴۴۰ هجری)
را پرسیدند صوفی چیست ؟ گفت : آنچه در سرداری بنہی و آنچه
در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی . (اسرار التوحید)

۱۴ - شیخ گفت روزی در میان مجلس کہ : این تصوف عزیزی
است در ذل ، توانگری است در درویشی ، خداوندی است در
بندگی ، سیری است در گرسنگی ، پوشیدگی است در برہنگی ،
آزادی است در بندگی ، زندگانی است در مرگ ، شیرینی است
در تلخی ، هر کہ در این راہ آید و بدین صفت نرود هر روز سرگردان تر
باشد . (اسرار التوحید)

۱۵ - شیخ را در مجلس سؤال کردند کہ ما التصوف ؟ شیخ
گفت : التصوف الصبر تحت الامر والنہی والرضاء و التسليم فی

۱ - اصل کتاب شرح تعرف تألیف ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبد اللہ
مستملی بخاری است کہ در سال ۴۳۴ هجری در گذشتہ است .
کتاب التعرف لمذہب اهل التصوف بہ عربی است و تألیف ابی اسحق محمد بن
ابراہیم بن یعقوب کلاباذی ملقب بہ تاج الاسلام از مردم بخارا کہ در جمعہ
نوزدہم جمادی الاولی سال ۳۸۰ هجری (۹۹۰ میلادی) در گذشتہ است .

مجارى الاقدار . پس گفتم : لم يظهر على احد حالة شريفة منيفة
الاواصلها الصبر تحت الامر والنهي والرضا و التسليم بقضاء الله و
احكامه عزوجل . (اسرار التوحيد)

يعنى : تصوف صبر كردن تحت امر و نهى و تسليم و رضا در
مجارى اقدار است . بر كسى اين حال شريف و منيف ظاهر نمى شود
مگر اصل كارش بر صبر تحت امر و نهى و رضا و تسليم به قضاي حق
و احكام او باشد .

۱۶ - شيخ گفتم : التصوف ارادة الحق فى الخلق بلا خلق
(يعنى : تصوف خواست حق است درباره خلق بدون خلق) . پس
گفتم اين تغيير و تلون و شورش و اضطراب همه نفسى است ، آنجا
كه اثرى از انوار حقيقت كشف شود ، نه ولوله بود ، نه دمدمه ، و
نه تغيير و نه تلون . ليس مع الله وحشة ولا مع النفس راحة (يعنى :
با خدا و حشتى و با نفس راحتى نيست) . (اسرار التوحيد)

۱۷ - شيخ گفتم : التصوف بالتلقين كالبناء على السرقين .
يعنى : تصوف با تلقين (زباني) مانند بناء (ساختمان) بر سرگين
است . پس گفتم هذا الامر لا يخاط على احد بالا برة ولا يشد عليه بالخيط .
اين نه آن كارى است كه به رشته بر كسى برتوان بست يا بسوزن برتوان
دوخت و اين نه كارى است كه به سخن به سر شود . تا نبرى خون ندود .
اين كار به نياز بسر توان بردن ، نياز بايد : (اسرار التوحيد)

۱۸ - شیخ ماگفت : كان التصوف المافصار قلما .

(اسرار التوحید)

یعنی تصوف دردی بود (نهفتنی) پس قلمی شد (نوشتنی) .

۱۹ - شیخ را پرسیدند که تصوف چیست ؟ گفت : این تصوف

همه شرك است . گفتند ایهاالشیخ چرا ؟ گفت : از بهر آنکه (آنکه)

تصوف دل از غیر و جزو نگاه داشتن است و غیر و جزو نیست .

(اسرار التوحید)

۲۰ - شیخ گفت : محمد بن علی القصاب گفت : كان التصوف

حالا فصار قالاً ثم ذهب الحال والقال و جاء الاحتيال .

(اسرار التوحید)

یعنی : تصوف حال بود پس قال گردید سپس حال و قال رفت

و حیلہ ورزی آمد . (اسرار التوحید)

۲۱ - يك روز شیخ با جمعی صوفیان به در آسیائی رسیدند ،

اسب باز داشت و ساعتی توقف کرد . پس گفت : می دانید کی (که)

این آسیا چه می گوید ؟ می گوید : کی (که) تصوف اینست که من

دارم ، درشت می ستانم و نرم باز می دهم ، و گرد خود طواف

می کنم ، سفر خود در خود می کنم ، تا آنچه نباید از خود دور کنم .

(اسرار التوحید)

۲۲ - التصوف اسم واقع فاذا تم فهو الله .

یعنی: درویشی نامی است واقع، چون تمام شد و بغایت رسید

بجز خدای چیزی نماند. (اسرار التوحید)

۲۳ - شیخ ماگفت: هفتصد پیر از پیران در طریقت سخن

گفته اند، اول همان گفت که آخر، اما عبارات مختلف بود و

معنی یکی بود که: التصوف ترك التكلف (یعنی تصوف ترك کردن

تکلف است) و هیچ تکلف ترا بیش از توئی تو نیست که چون بخویش

مشغول شدی از اوباز ماندی. (اسرار التوحید)

۲۴ - شیخ گفت: هفتصد پیر از مشایخ در ماهیت تصوف سخن

گفته اند و تمام ترین و بهترین همه قولها این است که: استعمال الوقت

بما هو اولی به. یعنی تصوف بکار داشتن وقت است به آنچه شایسته

و سزاوارتر باشد. (اسرار التوحید)

۲۵ - شیخ گفت: تصوف دو چیز است، یکسو نگرستن و

یکسان زیستن. (اسرار التوحید)

۲۶ - ابوسعید ابی الخیر گوید: التصوف قیام القلب مع الله

بلا واسطة.

یعنی تصوف قیام دل با حق تعالی بی واسطه بود. (کشف المحجوب)

۲۷ - شیخ ابو علی رودباری (متوفی ۳۲۲ هجری) گوید:

تصوف عطای احرار است. (تذکره الاولیا)

۲۸ - ابوعلی رودباری گوید : التصوف الاناحة علی باب

الحبيب وان طرد عنه . (قشیری)

یعنی : تصوف زاری کردن بردردوست است اگر چه براند.

۲۹ - ابوعلی رودباری گوید : التصوف صفوة القرب بعد

كدورة البعد . (قشیری)

یعنی : تصوف صفوت قرب پس از کدورت بعد است .

۳۰ - نصر آبادی (متوفی ۳۶۸ هجری در مکه) گوید :

تصوف لازم گرفتن کتاب و سنت است ، و کار کردن بدان ،
و ترك هوا و بدعت ، و تعظیم و حرمت مشایخ ، و دیدن اعذار خلق
و خصم ایشان نابودن ، و اوراد نگاه داشتن ، و دست از رخصت
و تأویلات (۱) برداشتن . (رسائل خواجه عبدالله انصاری)

۳۱ - ابوسعید اعرابی (متوفی ۳۴۰ هجری) گوید :

التصوف كله ترك الفضول . (نفحات الانس)

یعنی : تصوف همه اش ترك زیادی ها است .

۳۲ - ان التصوف التحفظ من العثرة والتيقظ من الفترة .

(حلیة الاولیا (۲) ج ۳)

۱ - رخص به ضم اول و فتح دوم جمع رخصت است که در اصطلاح
آسان گرفتن احکام و فرایض برپایه حکم علما است ، تاویل هم معنی کلام
است به نحوی که جزمعانی لفظی آن باشد .

۲ - تألیف ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی که در گذشت اورا بسال

۴۳۰ هجری نوشته اند .

یعنی : تصوف نگهداری خود از لغزش‌ها و بیدار داشتن خود
از سستی‌ها است .

۳۳ - ان التصوف حفظ الوفاء وترك الجفاء

(حلیة الاولیا ج ۲ ص ۱۲۲)

یعنی : تصوف وفاداری و ترك جفاکاری است

۳۴ - ان التصوف التخلی عن المنقضى الفانى والتسلى بالمتحدی

الباقی . (حلیة الاولیا ج ۲ ص ۱۲۲)

یعنی : تصوف رها کردن خود از هر چه گذران فانی (ماسوی الله)

است و تسلی دادن خود به متحدی باقی (خدا) است .

۳۵ - ان التصوف عرفان المنن و کتمان المحن .

(حلیة الاولیا ج ۲ ص ۱۲۲)

تصوف شناخت منت‌ها و کتمان کردن محنت‌ها است .

۳۶ - ان التصوف لزوم الخضوع والقنوع والتبری من الجزوع

والهلوع . (حلیة الاولیا ج ۲ ص ۱۹۳)

تصوف ملازم بودن باخضوع و قناعت است و دوری جستن

از بی‌تابی‌ها و ناشکیبائی است .

۳۷ - ان التصوف ادمان الاذلال والاعمال و ایشار الاقلال و

الاخمال . (حلیة الاولیا ج ۲ ص ۱۹۸)

تصوف پذیرفتن ادامه خوار کردن (خویش) و ادامه کارهاست
و ترجیح کاستی ها و گمنامی .

۳۸ - ان التصوف الرضا بالقسمة والسخاء بالنعمة .

(حلیة الاولیا ج ۲ ص ۲۱۷)

تصوف آنست که خشنود باشی به آنچه نصیب است و سخاورزی
با نعمتی که داری .

۳۹ - ان التصوف التيقظ والانتباه والتبصر في دفع التوهم و

الاشتباه . (حلیة الاولیا ج ۲ ص ۳۹)

تصوف بیداری و انتباه است و بیناشدن در دفع توهم و اشتباه .

۴۰ - ان التصوف محافظة المحرمة ومداومة الخدمة .

(حلیة الاولیا ج ۲ ص ۳۱۸)

تصوف نگاهداشتن حرمت و خدمت بردوام است .

۴۱ - ان التصوف اغتنام الوقت والتزام السمات .

(حلیة الاولیا ج ۳ ص ۲۷)

تصوف مغتنم شمردن وقت و ملازم بودن با جهت (خدا) است .

۴۲ - ان التصوف بذل الندی و حمل الاذی .

(حلیة الاولیا ج ۳ ص ۳۷)

یعنی تصوف سخاوت کردن و تحمل اذیت (مردم) است .

۴۳ - ان التصوف اغتنام الذكر واكتتام السر .

(حلیة الاولیا ج ۳ ص ۲۶۶)

تصوف مغتتم شمردن ذکر است و کتمان کردن سر .

۴۴ - خواجه عبدالله انصاری (۱) گوید: درویشی خاککی است

بیخته و آبکی بر آن ریخته ، نه کف پا را از آن دردی و نه پشت
پا را از آن گردی .

۴۵ - خواجه عبدالله انصاری گوید: درویشی چیست ؟ ظاهری

بیرنگ و باطنی بی جنگ .

۴۶ - سَری سقطی (متوفی ۲۵۷ هجری) گوید :

التصوف اسم لثلاث معان وهو الذی لا یطفی نور معرفته نور
ورعه ، ولا یتکلم بباطن فی علم ینقضه علیه ظاهر الکتاب والسنة ،
ولا تحمله الکرامات علی هتک استار محارم الله . (تذکرة الاولیا)
در ترجمه آن خواجه عبدالله انصاری گوید :

سَری رحمة الله علیه گوید: تصوف را سه معانی است : یکی

آنکه نور معرفت نور ورع را فرو نماند بلکه زیادت کند یعنی شناخت

۱ - خواجه عبدالله انصاری یا پیر هرات : عارف نویسنده شاعر و

دانشمند قرن پنجم هجری (متولد ۳۹۶ متوفی ۴۸۱ هجری) از نسل

ابوایوب انصاری است که از یاران پیامبر اسلام بود .

او مرخدای تعالی را نور پرهیزگاری را نبرد - و سخن نگوئی در علم باطن چنانکه ظاهر آن را کتاب خدای تعالی و شریعت مطهر رسول - ﷺ - بر تو رد کند - و سیم کرامات تو ترا بدان ندارد که پرده‌ای از اسرار بندگان خدای تعالی برداری .

(رسائل خواجه عبدالله انصاری بنیاد فرهنگ ایران ص ۹۷)

۴۷ - معروف کرخی (متوفی ۲۰۰ هجری) گوید :

التصوف اخذ حقایق است و گفتن دقایق و نو میدشدن از آنچه

در دست خلائق است . (تذکرة الاولیا)

۴۸ - ابو عثمان مغربی (متوفی ۳۷۳ هجری) گوید :

تصوف قطع علایق است و رفض خلائق و اتصال حقایق .

(تذکرة الاولیا)

۴۹ - ابوبکر شبلی (متوفی ۳۳۴ هجری) گوید :

التصوف الجلوس مع الله بلا هم . (قشیری)

یعنی تصوف بنشستن بدون هیچ همی با خدا است .

۵۰ - ابوبکر شبلی گوید :

التصوف برقة محرقة . (قشیری)

یعنی تصوف برقی سوزان است .

۵۱ - ابوبکر شبلی گوید :

التصوف هو عصمة عن رؤية الكون (قشیری)

یعنی تصوف نگه داشتن خود است از نگریستن عالم هستی .

۵۲ - ابوبکر شبلی گوید :

تصوف آنست که چنان باشد که آن زمان که بوجود نیامده

بود . (تذكرة الاولیا)

۵۳ - ابوبکر شبلی گوید :

تصوف ضبط حواس است و مراعات انفاس . (تذكرة الاولیا)

۵۴ - شبلی گوید :

التصوف شرك لانه صيانة القلب عن رؤية الغير ولا غير :

یعنی تصوف شرك است زیرا آن صیانت دل بود از رویت غیر ،

و غیر خود نیست ، یعنی اندر اثبات توحید رؤیت غیر شرك باشد ،

و چون اندر دل غیر را قیمت نبود صیانت کردن مر او را از ذکر

غیر محال باشد . (شبیه ۱۹) (کشف المحجوب)

۵۵ - ابوالحسن بوشنجی (۱) (متوفی ۳۴۸ هجری) گوید :

تصوف کوتاهی امل است و مداومت بر عمل . (تذكرة الاولیا)

۵۶ - ابوالحسن بوشنجی گوید :

۱ - ابوالحسن بوشنجی : ابوالحسن علی بن احمد بن سهل از مردم

بوشنگ در شمال خراسان قدیم و از جوانمردان نامدار خراسان بود .

التصوف اليوم اسم بلا حقيقة وقد كان من قبل حقيقة بلا اسم.
(كشف المحجوب)

یعنی تصوف امروز نامی است بدون حقیقت و پیش از این
حقیقتی بود بی نام .

۵۷ - جعفر خلدی (متوفی ۳۴۸ هجری) گوید :

تصوف طرح نفس است در عبودیت و بیرون آمدن از بشریت
و نظر کردن به خدای بکلیت . (تذكرة الاولیا)

۵۸ - از شیخ جعفر خلدی پرسیدند تصوف چیست ؟ گفت :

حالتی که در او ظاهر شود عین ربوبیت و مضمحل گردد عین عبودیت.
(تذكرة الاولیا)

۵۹ - ابواسحاق بن ابراهیم رسول خدا را خواب دید از

تصوف پرسید فرمود : التصوف ترك الدعوى و كتمان المعانى .
(نفحات الانس)

یعنی تصوف ترك دعوی‌ها و پنهان داشتن معنی‌ها است .

(تذكرة الاولیا این سخن را به شیخ جعفر خلدی نسبت می‌دهد).

۶۰ - از ابوالحسین سیروانی (۱) از تصوف پرسیدند گفت :

۱- ابوالحسین علی بن جعفر سیروانی صوفی از شاگردان ابراهیم خواص،

متوفی در مکه بسال ۳۹۳ هجری قمری . گویند او ۱۴۱ سال زندگی کرده

است (ازالمشبهه ذهبی چاپ دارالاحیاء الکتب العربیه بسال ۱۹۶۲ میلادی

باحواشی و تحقیق علی محمد البجاوی صفحه ۳۸۲ - حاشیه) .

هو الافراد وانفراد . (طرائق الحقایق (۱))

یعنی: جداگشتن (از ما سوی اله) و تنها بودن (باحق) است:

۶۱ - ابوالحسین سیروانی گوید: التصوف ترك الخلق و

افراد الهمة . (طرائق الحقایق)

یعنی: تصوف ترك کردن خلق و یکی کردن همت است .

۶۲ - ابوالحسن حُصْرِي (متوفی ۲۷۱ هجری) گوید:

تصوف صفای دلست از کدورت مخالفت . (تذکرۃ الاولیا)

(در کشف المحجوب بجای دل کلمه سرّ را نوشته است)

۶۳ - ابوالحسن حُصْرِي را خلیفه گفت تصوف چه باشد؟

گفت: آنکه از دو جهان بدون او (حق) به هیچ چیز نیارآمد و

نیاساید. گفت: آنکه دیگر. گفت: آنکه کار خود با او گذارد که

خداوند است و او خود به قضای خویش تولا می کند. گفت:

دیگر. حُصْرِي گفت: فماذا بعد الحق الا الضلال؟ چون حق را یافتند

به چیزی دیگر باز ننگرند . (تذکرۃ الاولیا)

۱ - مؤلف طرائق الحقایق حاج میرزا آقا معصوم - معصوم علی شاه

فرزند رحمت علی شاه است (متولد ۱۲۷۰ متوفی ۱۳۴۴)

۶۴ - ابوالعباس نهاوندی (متوفی ۳۷۰ هجری) گوید :
تصوف پنهان داشتن حال است ، و جاه بذل کردن بربرادران .
(تذکرة الاولیا)

۶۵ - ابوالحسین نوری (متوفی ۲۹۵ هجری) گوید :
لیس التصوف رسوما ولا علوما ولکنه اخلاق .
تصوف رسوم و علوم نیست ولکن اخلاق است . یعنی اگر
رسوم بودی به مجاهدت حاصل شدی ، و اگر علوم بودی به تعلم
بدست آمدی ، لکن اخلاق است تا حکم آن از خود اندر نخواهی
و معاملات آن با خود درست نکنی و انصاف از خود ندهی حاصل
نگردد .

و فرق میان رسوم و اخلاق آنست که رسوم فعلی بود به تکلف
و اسباب چنانکه ظاهر به خلاف باطن بود فعلی از معنی خالی ،
و اخلاق فعلی بود محمود ، بی تکلف و اسباب ، ظاهر موافق باطن
از دعوی خالی . (کشف المحجوب)

۶۶ - ابوالحسین نوری گوید :
التصوف هو الحرية والفتوة و ترك التكلف والسخاء .
تصوف آزادی و جوانمردی و ترك تکلف و سخاوت است .
آزادی آنست که از هوارها باشد ، جوانمردی آنکه از دید جوانمردی

مجرد باشد. وترك تكلف آنست که در پی تعلقات نباشد، و سخاوت
آنکه دنیا را به اهل دنیا واگذارد. (کشف المحجوب)

۶۷- ابوالحسین نوری گوید :

تصوف ترك جملة نصیب های نفس است برای نصیب حق .
(تذکرة الاولیا)

۶۸- ابوالحسین نوری گوید :

تصوف دشمنی دنیا است و دوستی مولی . (تذکرة الاولیا)

۶۹- ابو محمد رویم (متوفی ۳۰۳ هجری) گوید :

التصوف مبنی علی ثلاث خصال : التمسك بالفقر والافتقار
و التحقق بالبذل والایثار وترك التعرض والاختیار . (فشری)
یعنی تصوف بر سه خصالت بنا شده است : متمسک شدن به
فقر و افتقار ، و متحقق شدن به بذل و ایثار ، و ترك کردن تعرض و
اختیار .

۷۰- از رویم بن احمد پرسیدند از تصوف گفت : استرسال

النفس مع الله تعالى علی ما یریده . (اللمع)

یعنی : فرستادن نفس است با الله تعالی بر آنچه حق در باره اش

می خواهد .

و ناظر به همین معنی است که ابن عطا (متوفی ۳۰۹ هجری)

گفت : تصوف آنست که با حق تعالی مسترسل باشد . و مسترسل
آن بود که هر کجا بکشد آن جا رود . (شرح تعرف ۲۶۹)

۷۱ - رویم گوید : التصوف ترك التفاضل بين الشیئين .

(طرایق الحقایق)

یعنی : تصوف برتری ندادن بین دو چیز است .

۷۲ - از ابو محمد عبدالله بن محمد مرتعش (متوفی ۳۲۸ هجری)

پرسیدند که تصوف چیست ؟ گفت : اشکال و تلبیس و کتمان .

(نفحات الانس)

۷۳ - مرتعش گوید : التصوف حسن الخلق . (کشف المحجوب)

یعنی : تصوف خلق نیکو است .

۷۴ - ابو محمد مرتعش گوید : تصوف حالی است که گرداند

صاحب آن را از گفت و گوی ، و می برد تا بخدای ذوالمنن ، و

از آنجا بیرون گرداند تا خدای بماند و او نیست شود . (تذکره الاولیا)

۷۵ - ممشاد دینوری (متوفی ۲۹۹ هجری) گوید :

تصوف صفای اسرار است و عمل کردن بدانچه (بدانچه)

رضای جبار است و صحبت داشتن با خلق بی اختیار است .

(تذکره الاولیا)

۷۶ - ممشاد دینوری گوید :

تصوف توانگری نمودن است و مجهولی گزیدن که خلقت ندانند و دست برداشتن از چیزی که بکار نیاید . (قشیری)

۷۷ - علی بن سهل اصفهانی (۱) (متوفی ۲۸۰ هجری) گوید:

التصوف التبری عن دونه والتخلي عن سواه .

(نفعات الانس (۲))

یعنی: تصوف مبرا بودن از غیر حق و خالی بودن از ماسوای

اوست .

۷۸ - ابو محمد جریری (متوفی ۳۱۱ هجری) گوید :

التصوف مراقبة الاحوال ولزوم الادب (قشیری)

یعنی : تصوف مراقبت احوال است و ملازمت ادب .

۷۹ - از ابو محمد جریری پرسیدند از تصوف ، گفت : الدخول

فی کل خلق سنی والخروج من کل خلق دنی . (اللمع)

یعنی تصوف صاحب خوی پسندیده شدن و دوری کردن از

هر خوی ناپسند است .

۱ - ابوالحسن علی بن سهل بن ازهر اصفهانی از دانشمندان وزاهدان

سده سوم بود. در اصفهان در گذشته و آرامگاهش در گورستان طوقچی اصفهان

هنوز برجاست .

۲ - نفعات الانس تألیف نورالدین عبدالرحمن جامی است از عرفای

بنام قرن نهم هجری که بسال ۸۹۸ هجری در هرات در گذشته است .

۸۰ - ابو عمرو دمشقی (متوفی ۳۲۰ هجری) گوید :

التصوف رؤية الكون بعين النقص بل غض الطرف عن كل ناقص

بمشاهدة من هو منزه عن كل نقص . (نجات الانس)

یعنی : تصوف نگریستن کون است به چشم نقصان بلکه چشم

پوشیدن از هر ناقص است به مشاهده کسی که از هر نقصی منزه

است (حق) .

مؤلف کشف المحجوب اینطور ذکر می کند :

التصوف رؤية الكون بعين النقص بل غض الطرف عن الكون

تصوف آن بود که اندر کون ننگری جز به عین نقص و این

دلیل بقاء صفت بود ، بلکه چشم فراز کنی از کون و این دلیل فناء

صفت بود ، از آنچه نظر از کون باشد چون کون نماند نظر هم

نماند ، و غض طرف از کون بصیرت ربانی بود یعنی هر که بخود

نابینا گردد به حق بینا شود .

۸۱ - ابوبکر کتانی (متوفی ۳۲۲ هجری) گوید :

التصوف خلق فمن زاد عليك في الخلق فقد زاد عليك في الصفاء .

(قشیری)

یعنی تصوف اخلاق نیکو است پس کسی که بر خلق نیکوی تو

ببفزاید به صفای تو افزوده است .

مؤلف کشف المحجوب این بیان را به محمد بن علی بن الحسین

بن علی بن ابیطالب علیهم السلام نسبت داده و بجای کلمة الصفاء کلمة

التصوف را ذکر کرده است .

۸۲ - ابوالحسن مزین (متوفی ۳۲۸ هجری) گوید :

التصوف الانقياد للحق .

یعنی تصوف در بند حق بودن است .

۸۳ - ابو عبدالله خفیف (متوفی ۳۷۱ هجری) گوید :

تصوف صبر است در تحت مجاری اقدار و فرا گرفتن از

دست جبار و قطع کردن بیابان و کوهسار . (تذکره الاولیا)

۸۴ - از عمرو بن عثمان مکی (متوفی ۲۹۱ هجری) پرسیدند

از تصوف ، گفت : ان یکون العبد فی کل وقت مشغولا بما هو اولی

به فی الوقت . (قشیری واللمع)

یعنی گفت : تصوف آنست که : بنده در هر وقتی مشغول باشد

به آنچه در آن وقت او را سزاوارتر است .

۸۵ - از علی بن عبدالرحیم قناد (۱) پرسیدند از تصوف گفت :

نشر مقام و اتصال بدوام . (اللمع)

یعنی تصوف آنست که : مقام را رها سازی و پیوسته با

خدای باشی .

۸۶ - قناد گفت : تصوف اسمی است که واقع شده است

۱ - علی بن عبدالرحیم قناد شاگرد منصور حلاج (متوفی ۳۰۹ هجری)

بوده و عبدالله بن احمد فارسی و احمد بن ابی حاتم قزوینی از او روایت کرده اند .

(طبقات صوفیه خواجه عبدالله انصاری به تحقیق استاد عبدالحی حبیبی

ص ۵۳۴ و سمعانی ص ۴۶۲ الف

برای لباس ظاهر و ایشان متفاوتند در معانی و احوالشان .

۸۷ - از محمد بن علی قصاب (متوفی ۲۷۵ هجری) استاد جنید ، پرسیدند تصوف چیست ؟ گفت : اخلاق کریمه ظهرت فی زمان کریم من رجل کریم مع قوم کرام .

یعنی : اخلاق کریمه ایست که در زمانی کریم از مردی کریم با قوم بزرگوارش ظاهر شد .

۸۸ - سمنون محب (متوفی حدود ۲۹۷ هجری) را از تصوف پرسیدند گفت : ان لا تملك شیئا ولا یملكك شیء ، گفت : تصوف آنست که مالک چیزی نباشی و چیزی نیز ترا مالک نشود . (اللمع)

۸۹ - ابو عبدالله رودباری (متوفی ۳۶۹ هجری) گوید :

التصوف ترك التكلف و استعمال النظرف و حذف التشرف .
(نفعات الانس)

یعنی : تصوف ترك تکلف کردن و رند بودن و عدم برتری جستن است .

۹۰ - ابو عمرو نجید (متوفی ۳۳۶ هجری) گوید :

تصوف صبر کردن است در تحت امر و نهی . (تذکره الاولیا)
این سخن را به خواجه عبدالله انصاری نیز نسبت می دهند

بدین شکل :

از وپرسیدند که تصوف چیست؟ گفت: تصوف صبر کردن
است زیر امر ونهی خدای تعالی که از آن حد قدم بیرون ننهد.
(رسائل خواجه عبداللہ انصاری انتشارات بنیاد فرهنگ ص ۲۴۱)

۹۱ - محمد بن احمد المقری (متوفی ۳۶۶ هجری) گوید :
تصوف استقامت احوال با حق است ، یعنی احوال صوفی
باطن او را از حال نگرداند و به اعوجاج نیفکند .
(کشف المحجوب)

۹۲ - ابو حفص حداد نیشابوری (متوفی ۲۶۶ هجری) گوید :
التصوف کله آداب : لكل وقت ولكل مقام ادب ولكل حال ادب ،
فمن لزم آداب الاوقات بلغ مبلغ الرجال ، ومن ضيع الآداب فهو
بعيد من حيث يظن القرب ، و مردود من حيث يظن القبول .
تصوف به جمله آداب است و هر وقتی و مقامی و حالی را
ادبی بود هر که ملازمت آداب اوقات کند به درجه مردان رسد و
هر که آداب ضایع کند دور باشد از پندار به نزدیکی و مردود باشد
از گمان بردن به قبول حق .
(کشف المحجوب)

۹۳ - علی بن بندار صیرافی نیشابوری (متوفی ۳۵۹ هجری)
گوید :

التصوف اسقاط رؤية للحق ظاهراً و باطناً .
تصوف آن بود که صاحب آن ظاهراً و باطناً خود را نبیند و

جمله حق را بیند . (کشف المحجوب)

۹۴ - ابن الجلا (متوفی ۳۰۶ هجری) گوید : التصوف حقيقة
لا رسم له .

و آنچه رسم بود نصیب خلق باشد اندر معاملات ، و حقیقت
خاصه حق بود چون تصوف از خلق اعراض کردن بود لا محاله مراو
را رسم نباشد . (کشف المحجوب)

۹۵ - ابوسلیمان دارانی (متوفی ۲۰۳ یا ۲۰۵ هجری) گوید :
تصوف آنست بروی افعالی می رود که جز خدای نداند و پیوسته
با خدای بود چنانکه جز خدای نداند . (تذکرة الاولیا)

۹۶ - سهل بن عبدالله تستری (متوفی ۲۸۳ هجری) گوید :
تصوف اندک خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق
گریختن . (تذکرة الاولیا)

۹۷ - قیصری (متوفی ۷۵۱ هجری) در شرح بائیه خود، در
تعریف علم تصوف می نویسد :

هو العلم بالله سبحانه من حيث اسمائه وصفاته و مظاهرها و
احوال المبدء والمعاد و بحقایق العالم و كيفية رجوعها الى حقيقة
واحدة هي الذات الاحدية و معرفة طريق السلوك و المجاهدة لتخليص
النفس عن مضايق القيود الجزئية و اوصولها الى مبدئها و انصافها
بنعت الاطلاق والكلية .

تصوف علم به الله سبحانه پیدا کردن است از حیث اسما و صفات او و مظاهرش ، واحوال مبدأ و معاد ، و حقایق عالم ، و کیفیت بازگشت عوالم بحقیقت واحدی که او ذات احدیت است ، و شناخت راه سلوک ، و مجاهده برای رهایی یافتن نفس از دشواریهای قیدهای جزئی ، و وصول انسان به مبدأش و متصف شدن او به نعت اطلاق و کلیت .

۹۸ - شیخ بهائی (متوفی ۱۰۳۰ هجری) در جلد پنجم کتاب

خود بنام کشکول می نویسد : التصوف علم یبحث فیہ عن الذات الاحدیة و اسمائه و صفاته من حیث انها موصلة لكل من مظاهرها و منسوباتها الی الذات الالهیة . فموضوعه الذات الاحدیة و نعوتها الازلیة و صفاته السرمدیة و مسائله کیفیة صدور الکثرة عنها و رجوعها الیها و بیان مظاهر الاسماء الالهیة و النعوت الربانیة و کیفیة رجوع اهل الله تعالی الیه سبحانه و کیفیة سلوکهم و مجاهداتهم و ریاضاتهم و بیان نتیجة کل من الاعمال و الاذکار فی دارالدنیا و الآخرة علی وجه ثابت فی نفس الامر و مبادیه معرفة حده و غایته و اصطلاحات القوم فیہ .

یعنی : تصوف علمی است که در آن از ذات احدیت و اسما و صفات او بحث می شود از آن حیثیتی که آن اسما و صفات هر یک از مظاهر و منسوبات خویش را به ذات الهیت پیوند می دهد . پس موضوع ذات احدیت است و نعت های ازلی و صفات

سرمدیش ، و مسائل آن کیفیت صدور کثرت از اوست و رجوع کثرت به او و بیان مظاهر اسماء الهیه و نعت های ربانیه ، و کیفیت رجوع اهل الله به او ، و چگونگی سلوک و مجاهدات و ریاضات آنان و بیان نتیجه هر یک از اعمال و اذکار در دنیا و آخرت بر آن وجه که ثابت است در نفس امر ، و مبادی آن (علم تصوف) شناخت تعریف آن و غرض و نتیجه (از تحصیل) آن و اصطلاحات صوفیه در این علم است .

۹۹ - گفته اند: انه تصفية القلوب عن موافقة البرية في رسومهم ومفارقة الاخلاق الطبيعية تبديلها و ازالة الانحرافات عنها وتقويمها على الاوساط من غير افراط و تفريط و اخماد الصفات البشرية بالمجاهدات و الرياضات و مناهلة الصفات الروحانية و التشبه بالملائكة في دوام الطاعة وترك المعصية والتعلم بعلوم الحقيقة التي هي لاتزول بزوال الدنيا و هي العلم بالله و بكلماته و اتباع الرسول في الشريعة و موافقة الوصي والولي في الطريقة و هي مناط خيره .
(طرائق الحقایق)

یعنی : تصوف تصفیه کردن دلها است از موافقت مخلوق در رسوم آنها و دور شدن از اخلاق طبیعت انسانها با تبدیل کردن آنها و برطرف کردن انحرافات آنها و ثابت کردن آنها بر طریق حد وسطها بدون افراط و تفريط و سست کردن صفات بشریت به مجاهدات و ریاضات و کوشش در تحصیل صفات روحانی و

خود را شبیه ملائکہ کردن با دوام طاعت و ترک معصیت و آموختن علوم حقیقت کہ بزوال دنیا از بین نمی رود و آن علم بہ خدا و کلمات اوست و پیروی از رسول خدا در شریعت و موافقت کردن با وصی رسول و ولی در طریقت کہ باعث خیر اوست .

۱۰۰- گفته اند: التصوف الاخلاق الرضیة، یعنی: تصوف اخلاق پسندیده است و اخلاق پسندیده آنست کہ انسان در همه حال بہ رضای حق راضی باشد . (کشف المحجوب)

۱۰۱- گفت: علم تصوف علمی است کہ او را سپری شدن نیست یعنی از بہر آن کہ مددی است نہ عددی و الهامی است نہ حفظی . (شرح تعرف بہ تصحیح دکتر احمد علی رجائی ص ۲۵۷)

۱۰۲- شہاب الدین یحیی سہروردی (متوفی ۵۷۸ ہجری در حلب) می نویسد: بزرگی را پرسیدند کہ ما التصوف؟ فقال: اوله الله و آخره لا نہایة له (مجموعہ آثار فارسی سہروردی) یعنی: بزرگی را پرسیدند کہ تصوف چیست؟ گفت: اولش خدا است و آخرش را نہایت نیست .

۱۰۳- بعضی مشایخ سہ جواب در بارہ تصوف گفته اند: اول بشرط علم: وهی تصفیة القلوب من الاکدار واستعمال الخلق مع الخلیقة و اتباع الرسول فی الشریعة:

یعنی : تصوف تصفیه دلها است از کدورتها و رفتار کردن
با خلق به خوشروئی و پیروی کردن از رسول خدا در شریعت .
دوم زبان حقیقت : وهو عدم الاملاك والخروج من رِق الصفات
والاستغناء بخالق السماوات .

یعنی : تصوف عدم تملك است و خروج از بند صفات و
طلب بی نیازی از آفریدگار آسمانها .

سوم جواب به زبان حق : اصفاهم بالصفاء عن صفاتهم و
صفاهم عن صفاتهم فسموا صوفية .

یعنی : آنها را به صفا از صفاتشان تصفیه کرد و خالص گردانید
آنها را از صفای آنها و صوفیه خوانده شدند . (اللمع)

۱۰۴ - گفته اند : التصوف اوله علم و اوسطه عمل بالقلب و
القالب و آخره موهبة المعارف والحقایق (طرایق الحقایق)

یعنی : تصوف اولش دانش است و وسطش عمل کردن به دل
و جسم و آخرش موهبت معارف و حقایق است .

۱۰۵ - فقیر گوید : تصوف از ما سوی الله رمیدن و در سایه
حق آرمیدن است .

۱۰۶ - فقیر گوید : تصوف با پای حق به سوی حق رفتن است .
۱۰۷ - فقیر گوید : تصوف از رأی خود گذشتن و به خواست

حق تسلیم شدن است .
۱۰۸ - فقیر گوید : تصوف یکی دانستن و یکی خواستن و
یکی دیدن و یکی شدن است .

سخنان مشایخ طریقت در باره صوفی

۱ - ابوعلی رودباری گوید : صوفی کسی است که صوف
برصفا پوشد و هوا را طعم جفا بچشاند و دنیا را پشت سرگذارد
و برراه مصطفی رود . (شرح تعرف)

۲ - ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵ هجری) در باره صوفی
گوید : هوالذی لایتعبه طلب و لایزعجه سلب . (اللمع)
یعنی : صوفی کسی است که طلب او را رنجه نسازد و بر آنچه
از دست داده است بی تابی نکند .

۳ - ذوالنون مصری گوید :
ایشان قومی اند که برگزیدند خدای تعالی را بر هر چیز ، پس خدا
آنها را برگزید بر هر چیز . (ترجمه ازاللمع)

۴ - ذوالنون مصری گوید :

صوفی آن بود که چون بگوید نطقش حقایق حال وی بود ،
یعنی چیزی نگوید که او آن نباشد و چون خاموش باشد معاملتش
معبر حال وی بود و به قطع علایق حال وی ناطق بود .
(تذکرۃ الاولیا)

۵ - از جنید پرسیدند از صوفیه که چه کسانی گفت :

برگزیدگان خدایند از خلق هر گاه بخواهد آنان را مخفی
کند و هر گاه بخواهد آشکار سازد .
(ترجمه از اللمع)

۶ - از جنید پرسیدند ، از صوفیه گفت :

هم اهل بیت واحد لایدخل فیهم غیرهم . (قشیری)
یعنی ایشان اهل یک خانواده اند و غیر ایشان را در آن خانواده
راه نیست .

۷ - جنید گوید :

الصوفی کالأرض بطرح علیها کل قبیح ولا یخرج منها الا کل
ملیح . (قشیری)

یعنی : صوفی مانند زمین است که هر پلیدی بر آن می رسد و
جز زیبایی از آن بیرون نمی آید .

۸ - جنید در باره صوفی گوید :

انه كالارض يطؤها البر والفاجر وكالسحاب يظل كل شيء و

كالقطره يسقي كل شيء (قشیری)

یعنی : صوفی مانند زمین است که نیکوکار و بدکار آنرا در می نوردد، و مانند ابر است که بر هر چیز سایه می افکند، و مانند قطره است که هر چیز را سیراب می کند .

۹ - جنید گوید : صوفی آنست که دل او چون دل ابراهیم سلامت یافته بود از دنیا و بجای آرنده فرمان خدای بود و تسلیم او تسلیم اسماعیل و اندوه او اندوه داود ، و فقر او فقر عیسی ، و صبر او صبر ایوب ، و شوق او شوق موسی در وقت مناجات ، و اخلاص او اخلاص محمد - ﷺ - بود . (تذکره الاولیا)

۱۰ - جنید گوید : صوفیان آنانند که قیام ایشان بخداوند است از آنجا که ندانند الا او . (تذکره الاولیا)

۱۱ - جنید گوید : الصوفی مشتق من الصوف ، و الصوف ثلاثة احرف ، صاد و واو و فا ، و الصاد : صبر و صدق و صفا ، و الواو : و دو و رد و وفا ، و الفاء : فرد و فقر و فنا . (طرایق الحقایق)

یعنی : صوفی مشتق از صوف است و صوف سه حرف است : ص ، و ، ف صاد : صبر و صدق و صفا است ، واو : و دو و ورد و وفا ، فاء : فرد و فقر و فنا .

۱۲ - ابوالحسن حصری (متوفی ۲۷۱ قمری) گوید :

صوفی آنست که وجد او وجود او است و صفات او حجاب

او است ، یعنی : من عرف نفسه فقد عرف ربه . (تذکرۃ الاولیا)

۱۳ - ابوالحسن حصری گوید :

صوفی آنست که چون از آفات فانی گشت ، دیگر به سر آن نشود

و چون روی فرا حق آورد از حق نیفتد و حادثه را در او اثر نباشد .

(تذکرۃ الاولیا)

۱۴ - ابوالحسن حصری گوید :

الصوفی لا یوجد بعد عدمه ولا یعدم بعد وجوده .

صوفی آن بود که هستی وی را نیستی نباشد و نیستی وی را

هستی نه ، یعنی آنچه بیابد مر آن را هرگز کم نکند و آنچه کم کند

مر آن را هرگز نیابد و دیگر معنی آن بود که یافتنش را هرگز

نیافت نباشد و نیافتش را هرگز یافت نه . (کشف المحجوب)

۱۵ - مؤلف اللمع می نویسد : به حصری گفتم صوفی نزد

تو کیست ؟ گفت : الذی لاتقله الارض و لاتظله السماء معناه انه

و ان كان على الارض وتحت السماء فالله عز وجل الذی یقله بالارض

و یظله بالسماء لا السماء ولا الارض . (اللمع)

صوفی کسی است که نه زمینی او را جای دهد و نه آسمانی

بر اوسایه اندازد به این معنی که هرچند او بر زمین و زیر آسمانست
اما خداوند است که او را جای در زمین میدهد و سایه آسمان را
بر سرش میدارد نه آسمان و زمین .

۱۶ - ابوبکر کتانی گوید :

صوفی کسی است که طاعت او نزدیک او جنایت بود که از
آن استغفار باید کرد . (تذکرۃ الاولیا)

۱۷ - ابوالحسین نوری گوید :

نعت الصوفی السکون عندالعدم والایثار عندالوجود .
(قشیری)

یعنی : صفت صوفی آرامش به هنگام نداشتن و از خود گذشتگی
به هنگام وجود است .

۱۸ - ابوالحسین نوری گوید :

صوفیان آن قوم اند که جان ایشان از کدورت بشریت آزاد
گشته است ، و از آفت نفس صافی شده ، از هوا خلاص یافته ،
تا در صف اول و درجه اعلیٰ باحق بیارمیده اند ، و از غیر اورمیده ،
نه مالک بوند (باشند) و نه مملوک . (قشیری)

۱۹ - ابوالحسین نوری گوید: الصوفی الذی لایملك ولا یملك :

صوفی آن بود که هیچ چیز در بند او نبود و او در بند هیچ

چیز نشود . (کشف المحجوب و تذکرة الاولیا)

۲۰ - ابوالحسین نوری را گفتند صوفی کیست ؟

گفت : من سمع السماع و آثر بالاسباب . یعنی : آن که به سماع

گوش دارد و اسباب را ترجیح دهد (دامن اسباب رها نکند) .

۲۱ - ابوالحسن قناد (۱) گوید :

ان العباد اذا تحقق بالعبودية و صافاه الحق صفا من کدر البشرية

نازل منازل الحقيقة و قارن احکام الشريعة فاذا فعل ذلك فهو صوفی

لانه قد صوفی . (اللمع)

یعنی : هر گاه بنده تحقق پیدا کند به بندگی و او را خدا پاک

سازد تا حدی که از کدورت بشریت پاک شود، فرود آید در منازل

حقیقت و قرین گردد با احکام شریعت پس اگر چنین کرد او صوفی

است زیرا که او تصفیه شده است .

۲۲ - از ابوالحسن قناد سؤال شد از معنی صوفی گفت : از

صفا مشتق شده و آن قیام لله است عزوجل در هر وقت بشرط وفا .

(ترجمه از اللمع)

۱ - رجوع شود بصفحه ۳۵ همین کتاب

۲۳ - از شیخ (ابوسعید ابی الخیر) پرسیدند صوفی کیست ؟
گفت : آنست که هرچه کند به پسند حق کند تا هرچه حق کند او به
پسندد . (اسرار التوحید)

۲۴ - از شیخ سؤال کردند کی (که) چونست که حق را بتوان
دید و درویش را نتوان دید ؟ گفت : برای آنکه حق تعالی هست
است ، هست را بتوان دید و درویش نیست است و نیست را نتوان دید .
(اسرار التوحید)

۲۵ - بشر حافی (متوفی ۲۲۷ هجری) گفت : صوفی آن
باشد که دل خویش صافی کرده باشد مر خدای عزوجل را و بعضی
گفته اند که معاملات وی خدای را عزوجل صافی باشد .
(شرح تعرف)

۲۶ - بندار بن الحسین الصوفی (متوفی ۳۵۳ هجری) گفت :
صوفی آن کس باشد که حق تعالی مر او را بگزیند از بهر خویش
و با وی دوستی کند و مر او را از نفس وی بیزار کند و او را باز
نگرداند به عمل و تکلف و به دعوی . (شرح تعرف)

۲۷ - سهل بن عبدالله (متوفی ۲۸۳) را پرسیدند صوفی کیست ؟
گفت : آنکه از تیرگی ها صافی گردد و پرشود از فکرت ها و از
خلق به خدای پیوندد و یکسان بود نزدیک وی کلوخ و زر .
(شرح تعرف)

۲۸ - سهل بن عبد الله را گفتند با که صحبت کنیم از گروه مردمان؟
گفت : بر شما باد که با صوفیان صحبت کنید که ایشان هیچ چیز را
بسیار نشمرند ، و هر فعلی را نزدیک ایشان تأویل باشد ، که مر ترا
به هر حال معذور دارند . (شرح تعرف)

۲۹ - سهل بن عبد الله تستری گفت :

الصوفی من یری دمه هدرا و ملکه مباحا . (قشیری)
یعنی : صوفی کسی است که خون خود را هدر می بیند و ملک
خود را مباح .

۳۰ - از ابو عبد الله عبد الواحد بن زید (متوفی ۱۷۷ هجری قمری) که
مصاحبت حسن بصری را دریافته بود و از بزرگان اصحاب وی
بود پرسیدند صوفیه نزد تو کیانند ؟ گفت : القائمون بعقولهم علی
همومهم و العاکفون علیها بقلوبهم المعتصمون بسیدهم من شر نفوسهم
هم الصوفیه . (اللمع)

یعنی : آنان که عقول خود را بر خواستها قائم سازند قلوب
خود را بر عقول خویش بگمارند و آنها که متوسل شده اند به آقای
خود از شر نفوس خویش ، آنان صوفیانند .

۳۱ - به ابی عبد الله احمد بن محمد بن یحیی الجلاء گفتند معنی
صوفی چیست ؟ گفت : لیس نعرفه فی شرط العلم ولکن تعرف فقیرا

مجرد من الاسباب كان مع الله عزوجل بلا مكان ولا يمنع الحق من علم
كل مكان سمى صوفيا . (اللمع)

گفت : او را به شرط علم نمی شناسم اما فقیری مجرد از
اسباب را می شناسم که با خدای عزوجل می باشد بدون مکان و خدای
او را از علم هر مکانی باز نمی دارد و او را صوفی نامند .

۳۲ - شیخ ابوالحسن خرقانی (متوفی ۴۲۵ هجری) گوید :

صوفی به مرقع و سجاده صوفی نبود و صوفی به رسوم و
عادات صوفی نبود صوفی آن بود که نبود . (نفعات الانس)

۳۳ - شیخ ابوالحسن خرقانی گوید :

صوفی روزی بود که به آفتابش حاجت نبود و شبی که به ماه
و ستاره اش حاجت نبود و نیستی است که به هستیش حاجت نبود .
(نفعات الانس)

۳۴ - ابوالحسن خرقانی گوید :

و گفت تا نباشید، خدا می گوید اینهمه خلق من آفریده ام و
لیکن صوفی نیافریده ام یعنی معدوم آفریده نبود و يك معنی آنست
که صوفی از عالم امر است نه از عالم خلق . (تذكرة الاولیا)

۳۵ - ابوالحسن خرقانی گوید :

صوفی تنی است مرده و دلی است نبوده و جانی است سوخته .
(تذكرة الاولیا)

۳۶ - از شبلی (متوفی ۲۳۴ هجری) سؤال شد برای چه این جماعت را صوفی گویند ؟ گفت : لبقیا بقیت علیهم من نفوسهم ولولا ذلك لما لاقت بهم الاسماء ولا تعلقت بهم . (اللمع)
 به دلیل آن چه از نفس (هوی و حجاب ماده) در آنها باقی است . و اگر این نبود هیچ نام (و عنوانی) به آنان تعلق نمیگرفت (برتر از هر نام و صفت می بودند) .

۳۷ - ابوبکر شبلی گوید : الصوفية اطفال في حجر الحق .
 (قشیری)

یعنی : صوفیان اطفالند در کنار لطف حق تعالی .

۳۸ - ابوبکر شبلی گوید :

الصوفی منقطع عن الخلق متصل بالحق لقوله تعالی : واصطنعتك
 لنفسی قطعه عن کل غیر (۴۳/۲۰)
 ثم قال : لن ترانی (۱۳۹/۳) (قشیری)

خداوند میگوید : ترا برای خود ساختم - پس او را از هر که جز خود برید . سپس گفت : دیدار نخواهد بود .

۳۹ - شیخ گفت : شبلی گفت : لا یكون الصوفی صوفیا حق
 یكون الخلق کلهم عیالا علیه یعنی : صوفی وقتی صوفی باشد که
 جمله خلائق را عیال خود بیند . شیخ گفت : یعنی به چشم شفقت

به همه می نگرد و کشیدن بار ایشان بر خویشتن فریضه می داند که
همه در تصرف قضا و مشیت اند . (اسرار التوحید)

۴۰ - شبلی گوید : الصوفی لا یری فی الدارین مع الله غیر الله .
صوفی آن بود که اندر دو جهان با خدا هیچ چیز نبیند بجز
خدای . (کشف المحجوب)

۴۱ - ابو محمد راسبی (متوفی ۳۶۷ هجری) گوید :
لا یكون الصوفی صوفیا حتی لا تقله ارض ولا تظله سماء ولا
یکون له قبول عند الخلق ویکون مرجعه فی کل الاحوال الی الحق
تعالی . (نفحات الانس)

کس صوفی نخواهد بود مگر آن که مکانی در زمین و سایبانی
از آسمان نداشته باشد خلق او را نپذیرند و در همه حال مرجع
(و ملجاء) او خدا باشد .

۴۲ - ابوبکر واسطی (متوفی بعد از ۳۲۰ هجری) گوید :
صوفی آنست که سخن از اعتبار گوید و سر او منور شده
باشد به فکرت . (تذکرۃ الاولیا)

۴۳ - ابو عبدالله محمد بن فضل (متوفی ۳۱۹) گوید :
صوفی آنست که صافی شود از جمله بلاها و غایب گردد از
جمله عطاها . (تذکرۃ الاولیا)

۴۴ - ابو عبد الله بن محمد المرتعش (متوفی ۳۲۸ هجری)

گوید :

الصوفی لا یسبق همته خطوته .

صوفی آن بود که اندیشه وی با قدم وی برابر بود، یعنی دل آنجا حاضر بود که تن ، و تن آنجا که دل ، و این نشان حضور بود بی غیبت، برخلاف آنکه گویند از خود غایب و به حق حاضر ، لابل که بحق حاضر و به خود حاضر ، و این عبارت از جمع الجمع باشد ، زیرا تا رؤیت نبود بخود غیبت نبود از خود، و چون رؤیت برخاست حضوری بی غیبت است . (کشف المحجوب)

۴۵ - ابو تراب نخشبی (متوفی ۲۴۵ هجری) گوید : الصوفی

لا یکدره شیء ویصفو به کل شیء .^۴ (قشیری)

یعنی : صوفی را چیزی کدر نکند و به او هر چیز پاک شود.

۴۶ - از ابو سعید (متوفی ۲۸۶ هجری) پرسیدند از صوفی

گفت : آنست که صافی بود از خداوند خویش و پر بود از انوار و در عین لذت بود از ذکر . (تذکرۃ الاولیا)

۴۷ - و بعضی گفته اند : صوفی کسی است که : اذا استقبله

حالان او خلقان حسان فیکون مع الاحسن والاعلی . (اللمع)

یعنی : هر گاه برای صوفی دو حال یا دو خلق نیکو پیش آید

خوبتر و والاتر را برگزیند .

۴۸ - مؤلف اللمع گوید : الصوفی من صفت الله معامله

فصفت الله من الله عزوجل کرامته (اللمع)

یعنی : صوفی کسی است که پاک سازد برای خدا معامله خود را پس صافی می شود برای خدا از جانب خدای عزوجل بزرگواری او .

۴۹ - صاحب اللمع گوید : هرگاه بتو گویند که صوفیه کیانند

برای ما ایشان را وصف کن بگو : ایشان عالم بالله و به احکام الله اند ، به آنچه خدای آنان را آموخته است عمل می کنند ، و به آنچه آموخته اند از خدای عزوجل تحقق یافته اند ، و به آنچه تحقق یافته اند وجد می کنند ، و در آنچه وجد می کنند فنا شده اند ، زیرا هر که هر چه یافت در آن فنا شد . (اللمع)

۵۰ - صوفی را از بهر آن صوفی خوانند که دل های ایشان

روشن بود و اثرهای ایشان پاکیزه بود . (شرح تعرف)

۵۱ - ابویعقوب سوسی (۱) گفت : صوفی آنست که او را

ربودن نجنباند و جستن نرنجانند . یعنی اگر چیزی از وی بستانند اضطراب نکند و اگر چیزی به وی ندهند خویشتن را به جستن آن چیز نرنجانند . (شرح تعرف ص ۲۶۹)

۱- یوسف بن حمدان استاد ابویعقوب نهرجوری از مشایخ صوفیه بود .

در بصره می زیست و به ابله چهارفرسنگی بصره در گذشت .

۵۲ - یکی از مشایخ گوید: من صافاه الحب فهو صاف ومن صافاه الحبيب فهو صوفی .

یعنی: آنکه به محبت مصفا شد صاف بود و آنکه مستغرق دوستی شود و از غیر دوست بری شود صوفی بود. (کشف المحجوب ص ۳۹)

۵۳ - ابوالقاسم قشیری گوید: مثل الصوفی كعلة البرسام اوله هذیان و آخره سکوت فاذا تمكنت خرسست. (کشف المحجوب ص ۲۰۹)

یعنی: تصوف مانند علت برسام (۱) است در اول چون پدید آید مبتلایش هذیان گوید و در آخر بیمار ساکت شود و چون علت متمکن شود بیمار گنگگ گردد .

۵۴ - گروهی گفته اند: انما سمیت الصوفیة لصفاء اسرارها ونقاء آثارها . (اللمع) ۴

یعنی: صوفیان را از بهر آن صوفی خوانند که سترهای ایشان با صفا بود و اثرهای ایشان پاکیزه بود .

۵۵ - فقیر گوید: صوفی چون خاك تسليم است تا بذر محبتی که حق در دل او کاشته است رشد کند و به هوای هویت رسد .

۵۶ - فقیر گوید: صوفی هیچکس است هیچ کس را چگونه تعریف توان کرد .

۱ - بیماری ذات الجنب .

فہرست آیات

| صفحہ | عنوان | صفحہ | عنوان |
|------|-----------------------------------|------|------------------------|
| ۹ | للفقراء الذين احصروا في سبيل الله | ۱۵ | اذنادى ربه نداءً خفياً |

فہرست احادیث و سخنان بزرگان

| | | | |
|----|--------------------------------|----|-------------------------------|
| ۴ | عليكم بلباس الصوف ... | ۴ | كان رسول الله يجيب دعوة العبد |
| ۱۰ | الشريعة اقوالى والطريقة افعالى | ۴ | ويركب الحمار ويلبس الصوف |
| ۱۲ | والحقيقة حالى ... | ۱۲ | كاد الفقراء ان يكون كفرا |
| ۱۲ | الفقر سواد الوجه فى الدارين | | |

فہرست اسامی رجال و نساء

| صفحہ | نام | صفحہ | نام |
|----------|-------------------------|----------|----------------------|
| ۲۲ | ابوسعید اعرابی | | الف |
| ۲۲ | ابونعیم | ۳ | ابوریحان بیرونی |
| ۲۶ | ابوعثمان مغربی | ۴ | انس مالک |
| ۲۷ | ابوالحسن بوشنجی | ۶ | ابونصر سراج |
| ۲۸ | ابواسحاق ^۴ | ۷ | ابوہاشم صوفی |
| ۲۸ | ابوالحسین سیروانی | ۷ | ابوالفتح بستی |
| ۴۶/۲۹ | ابوالحسن حصری | ۳۵/۹ | ابوعبداللہ خفیف |
| ۳۰ | ابوالعباس نہاوندی | ۱۲/۱۰ | ابن ابی جمہور احسانی |
| ۴۸/۴۷/۳۰ | ابوالحسین نوری | ۴۵/۱۴ | ابراہیم (ع) |
| ۳۱ | ابومحمد رویم | ۱۴ | اسحاق (ع) |
| ۳۱ | ابن عطا | ۴۵/۱۵/۱۴ | ایوب (ع) |
| | ابومحمد عبداللہ بن محمد | ۱۵ | ابی الحسن |
| ۵۴/۳۲ | مرتعش | ۵۶/۱۵ | ابوالقاسم قشیری |
| ۳۳ | ابومحمد جریری | ۴۹/۲۱/۱۸ | ابوسعید ابی الخیر |
| ۳۴ | ابوعمر و دمشقی | ۱۸ | ابو ابراہیم اسمعیل |
| ۴۷/۳۴ | ابوبکر کتانی | ۱۸ | ابی اسحاق محمد |
| ۳۴ | ایطالب | ۴۳/۲۲/۲۱ | ابوعلی رودباری |

| صفحة | عنوان | صفحة | عنوان |
|----------------------|------------------------------|------|------------------------------|
| ۳۳/۱۰ | جامی (نورالدين عبدالرحمن) | ۳۵ | ابوالحسن مزین |
| /۳۶/۱۷/۱۶/۱۵/۱۴ | جنید | ۳۵ | احمد بن ابی حاتم |
| ۴۵/۴۴ | | ۳۶ | ابو عبدالله رودباری |
| ۲۸ | جعفر خلدی | ۳۶ | ابو عمرو و نجید |
| | | ۳۷ | ابو حفص حداد نیشابوری |
| | ح | ۳۸ | ابن الجلا |
| ۵۰/۶/۴ | حسن بصری | ۳۸ | ابو سلیمان دارانی |
| ۳۵/۱۲/۱۱ | حسین بن منصور حلاج | ۴۱ | احمد علی رجائی |
| ۳۴ | حسین بن علی (ع) | ۴۵ | اسماعیل (ع) |
| | خ | ۵۰ | ابو عبدالله عبدالواحد بن زید |
| ۲۵/۲۲ | خواجہ عبداللہ انصاری | | ابی عبدالله احمد بن محمد بن |
| ۳۷/۳۶/۳۵/۲۶ | | ۵۰ | یحیی الجلا |
| | د | ۵۱ | ابوالحسن خرقانی |
| ۴۵ | داود (ع) | ۵۳ | ابو محمد راسبی |
| | ذ | ۵۳ | ابوبکر واسطی |
| ۴۴/۴۳ | ذوالنون مصری | ۵۳ | ابو عبدالله محمد بن فضل |
| | ر | ۵۴ | ابو تراب نخشبی |
| | | ۵۴ | ابو سعید |
| | | ۵۵ | ابو یعقوب سوسی |
| | | | ب |
| | | ۱۲/۸ | بایزید |
| | رسول اللہ (ص) (محمد، مصطفیٰ) | ۴۹ | بشر حافی |
| /۱۶/۱۵/۱۴/۱۲/۱۱/۱۰/۴ | | ۴۹ | بندار بن الحسن الصوفی |
| ۴۵/۴۳/۴۲/۴۱/۴۰/۲۸/۲۶ | | | ج |
| ۲۹ | رحمت علیشاہ | | دکتر جواد نوربخش |
| ۳۲/۳۱ | رویم بن احمد | ۱ | |

| صفحہ | نام | صفحہ | نام |
|------------|------------------------------|-------------|-------------------------|
| ۳۵ | عبدالحمی حبیبی | | ز |
| ۳۷ | علی بن بندار صیرافی نیشابوری | ۱۵/۱۴ | زکریا (ع) |
| | | | س |
| | ق | ۶ | سفیان ثوری |
| ۳۸ | قیصری | ۲۵ | سری سقطی |
| | | ۳۶ | سمنون محب |
| | م | ۵۰/۴۹/۳۸ | سهل بن عبداللہ تستری |
| ۴۵/۱۵/۱۴/۴ | موسی (ع) | | ش |
| ۵ | مولوی (جلال الدین محمد) | | شہاب الدین عمر سہروردی |
| ۶ | محمد بن اسحاق بن یسار | ۴ | شبلی (ابوبکر) |
| ۳۶/۲۰ | محمد بن علی القصاب | ۵۲/۲۷/۲۶/۱۱ | شیخ بہائی |
| ۲۶ | معروف کرخی | ۳۹ | شہاب الدین یحیی سہروردی |
| ۲۹ | معصوم (معصوم علیشاہ) | ۴۱ | |
| ۳۲ | ممشاد دینوری | | ع |
| ۳۴ | محمد بن علی (ع) | ۴۵/۱۵/۱۴/۴ | عیسی (ع) |
| ۳۷ | محمد بن احمد المقری | ۳۴/۴ | علی (ع) بن ابیطالب |
| | | ۱۷ | عطار (شیخ فرید الدین) |
| | ن | ۳۳ | علی بن سهل |
| ۲۲ | نصر آبادی | ۳۴ | علی بن الحسین (ع) |
| | | ۳۵ | عمرو بن عثمان مکی |
| | ی | | علی بن عبدالرحیم قناد |
| ۱۵/۱۴ | یحیی (ع) | ۴۸/۳۵ | (ابوالحسن قناد) |
| ۵۵ | یوسف بن حمدان | ۳۵ | عبداللہ بن احمد فارسی |

فہرست نام مکانہا

| صفحہ | نام | صفحہ | نام |
|-------------|--------|--------|-----------|
| | خ | | الف |
| ۲۷ | خراسان | ۳۳ | اصفہان |
| | | ۵۵ | ابلہ بصرہ |
| | د | | ب |
| ۳۲ | دینور | | بصرہ |
| ۳۴ | دمشق | ۵۵/۷/۴ | بلخ |
| | ر | ۵ | بسطام |
| ۴۳/۳۶/۲۲/۲۱ | رودبار | ۸ | بخارا |
| | س | ۱۸ | بوشنگ |
| ۴۱/۴ | سہرورد | ۲۷ | ت |
| | ش | | تستر |
| ۹ | شام | ۳۸ | ح |
| | ق | | حلب |
| ۳۵ | قزوین | ۴۱ | |
| ۶۱ | | | |

| صفحہ | نام | صفحہ | نام |
|-------|---------|-------|--------|
| | ن | | ک |
| ۳۷/۱۷ | نیشابور | ۷ | کوفہ |
| ۳۰ | نہاوند | ۱۸ | کلاباذ |
| | ہ | | م |
| ۳۳/۲۵ | ہرات | ۱۱/۶ | مکہ |
| | ی | ۱۸ | مستمل |
| ۳ | یونان | ۴۴/۴۳ | مصر |







1774